

ریش و قیچی دست انگلیسی ها بود

پالایشگاه آبادان از سال ۱۲۹۰ شروع به کار کرد. انگلیسی ها روزانه حدود ۲۵۰۰ بشکه نفت از مسجد سلیمان به پالایشگاه می بردند. کشور هم متأسفانه آن قدر عقب مانده بود که عملاً چاره ای جز نگاه کردن نداشت. حتی عمده های پالایشگاه هم ایرانی نبودند. ایرانی ها برای اولین بار سال ۱۲۹۱ به چشم شان جرثقیل دیدند. از سال ۱۲۹۱ هم نفت خام از پالایشگاه آبادان صادر می شد. شرکت برادران لینچ هم اولین خریداران نفت ایران بودند. کل این داستان ربطی به ماندارد. انگلیسی ها نفت مارا به خودشان فروختند. در سال ۱۲۹۲ نفت ایران به نفع انگلیس ملی شد. یعنی دولت انگلیس ۵۱ درصد سهام شرکت نفت انگلیس - پرشیا را صاحب شد. لایحه را چرچیل به پارلمان انگلیس برد که در آن زمان رئیس اتاق بازرگانی آن کشور بود. چرا دولت انگلیس سهامدار اصلی نفت ایران شد؟ چون می خواست سوخت نیروی دریایی را از زغال سنگ به نفت تغییر بدهد. برای این تغییر چه چیزی بهتر از نفت ایران؟

تا سال ۱۲۹۳ میزان استخراج نفت ایران تا شش برابر افزایش یافت. از ۳۰ چاه فعال ۳۲ هزار تن نفت در سال استخراج می شد. جنگ جهانی اول داشت پا می گرفت. پس انگلیس نیاز داشت نفت بیشتری از ایران استخراج کند. خط لوله دوم بین مسجد سلیمان و آبادان در خرداد ۱۲۹۳ نصب شد. چرچیل در بحبوحه آشفته گی های جهانی از روند استخراج نفت ایران به نفع نیروی دریایی انگلیس بسیار راضی بود: «منافع این قرارداد به ما امکان داد تا بتوانیم کشتی های قدرتمندی بسازیم. بزرگ ترین کشتی هایی که تاکنون قدرت های جهانی ساخته اند به نیروی دریایی بریتانیا پیوست، بی آن که کمترین هزینه ای برای آن صرف کنیم.» یکی از این کشتی ها نفتکش امپراتوری بریتانیا بود که می توانست ۳۶۰۰ تن نفت از ایران خارج کند. این کشتی توسط ارتش رایش درمی ۱۹۴۱ به قعر آب فرستاده شد. این وسط آلمان ها برخی سران عشایر ایران را تجهیز و تحریک می کردند تا در برابر انگلیس بایستند. ایران کشوری شد بین سیلا و کاربید، یکی صخره ای سخت و دیگری گردابی کشنده در افسانه های یونانی؛ همان بد و بدتر خودمان.

در سال ۱۲۹۵ سپهسالار اعظم یا همان محمدرضا خان بختیاری که امتیاز نفت تنکابن و کجور را از شاه هبه گرفته بود دست به دامان کمپانی خوشتاریا (یک ثروتمند گرجی وابسته به روسیه) شد تا بلکه از این نمذ برای خود کلاهی بدوزد. ممکن نبود پای امتیاز به بیگانه باشد و وثوق الدوله صله اش را نگیرد. نفت شمال (از گرگان تا گیلان) تنها با پرداخت ۱۲ درصد سود به مدت ۷۰ سال به این بابا واگذار شد. یکی دو سال بعد که بلشویک ها در روسیه شورش کردند، تاجر فراری گرجی هم این امتیاز را در ازای مبلغی به انگلیسی ها بخشید؛ روغن ریخته شده نذر امامزاده شد؛ آن هم چه امامزاده ای... هر چند انگلیسی ها هم به وصال

نرسیدند و در آشفته حالی سال ۱۳۰۰ اوضاع برای آمریکایی ها مساعدتر شد. سیاستمداران اندکی فهمیده تر آن سال ها این اندازه به ذهن شان رسید که در غارت منابع ایران تعادلی برقرار شود و همه چیز به جیب انگلیسی ها سراریز نشود. در همان سال ها شرکت نفت انگلیس - پرشیا هم سه میلیون سهام ممتاز نفت ایران را به ارزش هر سهم ۲۳ شیلینگ به فروش رساند. مردم انگلیس هم شادمان این سهام را می خریدند. حدود یک میلیون و ۸۰۰ هزار سهام قرصه با سود ۵ درصد هم توسط انگلیسی ها به انگلیسی ها عرضه شد. حسابرسان انگلیسی ها و پلیام مک لین تاک می گوید حق و حقوق ایرانی در این سال ها به طور کامل پرداخت نمی شد.

در سال ۱۲۹۸ قرارداد ۱۹۱۹ تصویب شد. مطابق این قرارداد امور ایران به انگلیس سپرده شد. وثوق الدوله برای این قرارداد ۲۰۰ هزار تومان رشوه گرفت. پسر فرمانفرما

یعنی نصرت الدوله فیروز و وزیر دارایی وقت یعنی اکبر صارم الدوله نوه ناصرالدین شاه هم بی نصیب نماندند. انگلیس پذیرفت تا این رشوه گیرندگان را در لباس پناهنده سیاسی بپذیرد. ظاهراً مژه نفت برای انگلیسی ها شیرین بود و بدشان نمی آمد کل کشور را بالا بکشند. اعتراض روسیه و سایر دول به این قرارداد هم قریه ای... نبود. با این حال سید حسن مدرس و امام جمعه خوئی شدیداً اعتراض کردند.

در سال ۱۲۹۹ دولت ایران از وضع اجرای قرارداد داری می معترض بود. عملاً چیزی دست ما را نمی گرفت و انگلیس هم ایران را مسؤول برخی از ویرانی هایی می دانست که در خطوط نفتی به واسطه تحریک آلمان ها به وجود آمده بود. دولت ایران هم برای مذاکره با طرف انگلیسی چه کسی را فرستاده باشد خوب است؟ یک انگلیسی به نام آرمیتاژ اسمیت. او مستشار امور مالی در ایران بود و باید به عنوان نماینده ایران انتخاب می شد! اسمیت با انگلیسی ها قراردادی بست. به موجب این قرارداد انگلیس با پرداخت یک میلیون لیره سرو ته مطالبات ایران را هم آورد. بحث های حقوقی در این باره را ایرج ذوقی و محمدعلی موحد به دقت بررسی کرده اند. درواقع ایران از سودی که می توانست از حمل و نقل و کار آفرینی ده ها شرکت تابع کمپانی انگلیسی به دست آورد محروم شد. طبیعی هم بود که چنین اتفاقی بیفتد؛ وقتی ریش و قیچی دست خود انگلیسی ها بود. در همین احوالات در ایران کودتا شد. شاه ننگ آور قاجار در اوج ضعف، عرصه را برای



نماینده انگلیسی رفت
آمریکا تا به آنها بگوید
بیخود دلشان را صابون
نزنند. آنها نمی توانند
از شمال به خلیج
فارس لوله بکشند تا
نفت شمال را بمکند.
آمریکایی ها هم گفتند:
چرا با هم دعوا کنیم؟ با
هم مشارکت می کنیم تا
هر دو نفع ببریم. دست
برتر با انگلیسی ها بود.
هنوز سال ۱۳۰۰ است و
گوشت قربانی عباس
است

رضا سوادکوهی باز کرد و در اسفند ۱۲۹۹ با او عکس یادگاری گرفت؛ رضا سوادکوهی افسر دیویژن قزاق (وابسته به روس ها) بود که توسط انگلیسی ها کشف استعداد شد. در آن سال ها درآمد ایران از نفت حدود نیم میلیون لیره یا پوند بود. خط لوله جدیدی به قطر ۱۲ اینچ از مسجد سلیمان به آبادان کشیده شد. دستگاه های جدید در سال ۱۳۰۰ سه میلیون تن نفت تصفیه کردند و سیدضیاء طباطبایی رئیس الوزرای کودتا (که ستاره بختش مستعجل بود) اعلام کرد انگلیسی ها با الغای قرارداد ۱۹۱۹ موافقت کرده اند؛ سیدضیاء در آن تاریخ بسیار به انگلیسی ها نزدیک بود. احمد قوام با آمریکایی ها بست و امتیاز نفت شمال را به شرکت آمریکایی استاندارد اوایل داد. مجلس ملی هم این امتیاز را تصویب کرد. انگلیسی ها به آمریکایی ها اعتراض کردند و گفتند: قبلاً نفت این ناحیه را بالا کشیده و تازه شرکت نفت شمال ایران را نیز تأسیس کرده بودند. نماینده انگلیسی رفت آمریکا تا به آنها

بگوید بیخود دلشان را صابون نزنند. آنها نمی توانند از شمال به خلیج فارس لوله بکشند تا نفت شمال را بمکند. آمریکایی ها هم گفتند: چرا با هم دعوا کنیم؟ با هم مشارکت می کنیم تا هر دو نفع ببریم. دست برتر با انگلیسی ها بود. هنوز سال ۱۳۰۰ است و گوشت قربانی عباس است. کابینه قوام تصویب کرد امتیاز استخراج نفت شمال برای ۵۰ سال به یک شرکت آمریکایی واگذار شود. آنها با استاندارد اوایل به تفاهم نرسیدند. سینکлер اواخر سال ۱۳۰۲ شروط ایران را پذیرفت. نماینده شرکت سینکлер که کنسول آمریکا در ایران بود سر هیچ و پوچ در محله شیخ هادی تهران به قتل رسید. (ایمبری نامی رفت از سخاخانه عکس بگیرد که بلوایی به پا و خونش پایمال شد) همین قتل عملاً سینکلیری ها را سرد کرد و آنها با ایرانی ها قرارداد امضا نکردند. در سال ۱۳۰۱ در قحط الرجال کشور، یک کارشناس مالی آمریکایی به نام آرتور میلسپو خزانه دار ایران شد و با اختیارات تام به درخواست ایران مسؤول اداره مالیه ایران شد. او چهار سال در این سمت ماند تا بتواند با دانش مالی اش به وضعیت بی سروسامان اقتصاد ایران نظم ببخشد. بعدها با رضاشاه نساخت و از کشور رفت. اوضاع نفتی ایران هم به سود انگلیس بود. چرچیل در همین سال ها گفت: «نفت ایران ما را در جنگ جهانی اول پیروز کرد.» تغییر سوخت در ناوگان دریایی انگلیس با نفت باکیفیت و آسان به دست آمده ایران آنها را پیش انداخت.

